واکنش‌ها به تغییر تابلوی دانشگاه فردوسی

پنج‌شنبه هفته گذشته بود که تابلوی دانشگاه فردوسی مشهد که سال‌ها دور میدان آزادی (فلکه پارک) خودنمایی می‌کرد، به‌ناگاه تغییر چهره داد و از «دانشگاه فردوسی» به «پردیس دانشگاه» تغییر شکل یافت. ماجرا از این قرار بود که بر اساس اعلام روابط عمومی دانشگاه فردوسی مشهد، به‌دنبال رایزنی‌های انجام گرفته بین دو دانشگاه فردوسی و علوم پزشکی مشهد، این توافق حاصل شده است که با توجه به هویت مستقل این دو دانشگاه، تابلویی مشترک در میدان آزادی مشهد نصب شود و نشان هر دو دانشگاه روی آن قرار بگیرد. این توافق از هفته گذشته اجرایی شد اما برداشته شدن تابلویی که سال‌ها نام «دانشگاه فردوسی مشهد» روی آن نقش بسته بود و بخشی از هویت مشهد به‌شمار می‌آمد، با واکنش متعدد جامعه دانشگاهی و فرهنگی و دانشجویان همراه شد؛ به‌گونه‌ای که مسئولان دانشگاه فردوسی هم تصمیم گرفتند برای پاسخگویی به این موضوع، شنبه آینده جلسه پرسش و پاسخی را با حضور دانشجویان برگزار کنند. مدیر دفتر ریاست و مسئول روابط عمومی دانشگاه فردوسی مشهد درباره این ماجرا به خبرنگار ما گفت: حدود ۱۲ یا ۱۳ سال قبل بود که تابلوی «دانشگاه فردوسی» مشهد در میدان آزادی نصب شد. در آن زمان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی فقط دانشکده داروسازی را در این دانشگاه داشت و بقیه دانشکده‌ها مربوط به دانشگاه فردوسی و زیر نظر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بود. «ابراهیمی» تصریح کرد: پس از آن و طی سال‌های بعد، تعداد دانشکده‌ها و ساختمان‌های متعلق به دانشگاه علوم پزشکی در دانشگاه فردوسی مشهد افزایش یافت و به همین دلیل رفت و آمد دانشجویان و گروه‌های مرتبط با این دانشگاه‌ها بیشتر شد. اکنون بخشی از فضای دانشگاه فردوسی مشهد متعلق به دانشگاه علوم پزشکی و زیر نظر وزارت بهداشت است و ما به عنوان دانشگاه فردوسی، حق مالکیت در آن را نداریم. دانشگاه علوم پزشکی مشهد این حق قانونی را داشت که این محدوده را جزو اموال و املاک خود بداند و درباره آن تصمیم گیری کند اما با توجه به تعامل و همراهی بسیار خوبی که بین دو دانشگاه وجود دارد، جلسات و هماهنگی‌هایی در این زمینه داشته‌ایم. ابراهیمی افزود: طبق توافقی که انجام شد، تابلویی با نام «پردیس دانشگاه» همراه با نشان مشترک دو دانشگاه در میدان آزادی نصب شد که البته با واکنش‌هایی همراه بود. مدیر دفتر ریاست دانشگاه فردوسی مشهد اظهار کرد: ما از احساس تعلق خاطر و هویت جامعه دانشگاهی مشهد به دانشگاه فردوسی بسیار خرسند هستیم و قطعا در جلسه‌ای که روز شنبه برگزار خواهد شد، به سوالات و دغدغه‌های این عزیزان پاسخ می‌دهیم. همچنین شورای مدیریت پردیس دانشگاه با حضور روسای دانشگاه‌های فردوسی و علوم پزشکی مشهد تشکیل خواهد شد تا درباره این مسئله تصمیم گیری و موضع‌گیری کند.

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی شرکت تولیدی شادگل نیشابور به شماره ثبت ۱۵۲ زبرخان و شناسه ملی ۱۰۸۶۰۰۶۱۲۷۰

بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت بعمل می آید که در جلسه مجمع عمومی عادی روز چهارشنبه مورخه ۱۳۹۶/۶/۸ ساعت ۱۰ صبح در محل شرکت واقع در شهرستان نیشابور- بخش زبرخان - شهرک صنعتی خیام خیابان بهره وری ۱۴ برگزار می گردد حضور بهم رسانند. **دستورات جلسه :**

۱- انتخاب مدیران
۲- انتخاب بازرسین
۳- انتخاب روزنامه کثیرالانتشار
۴- تصویب صورتهای مالی سال ۱۳۹۵

۹۶۱۰۸۲۶۷/ش

هیئت مدیره شرکت تولیدی شادگل نیشابور

آگهی موضوع ماده۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۰۶۰۱۵۰۰۱۱۴۲ مورخ ۱۳۹۶/۳/۲۹ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک تایباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای محمد یوسفعلی زاده فرزند حسین بشماره شناسنامه ۵۴۶۹ صادره از تایباد در ششدانگ یک باب منزل به مساحت ۱۸۹/۸۸ مترمربع قسمتی از پلاک ۶۲۴ فرعی از ۲۵۰-اصلی بخش ۱۴ مشهد خریداری از محل قسمتی از مالکیت خانم بی بی گل شتابی نشتیفانی محرزگردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول : ۹۶/۵/۱۱ تاریخ انتشار نوبت دوم : ۹۶/۵/۲۶

۹۶۰۹۲۵۸۰/ش

مسلم چشمی – رئیس ثبت اسناد و املاک

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۳۹۶۶۰۳۰۶۰۱۵۰۰۲۱۹۳ مورخ ۱۳۹۶/۴/۳۱هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سندرسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک تایباد تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای حمید رضا خادمی فرزند احمد بشماره شناسنامه ۷۰ صادره از تایباد در ششدانگ یک باب منزل به مساحت ۱۵۸/۱۳ مترمربع قسمتی از پلاک۳۷ فرعی از ۲۵۱ اصلی بخش۱۴مشهد واقع در شهرستان تایباد خریداری از محل قسمتی از مالکیت سهم الارثی برات دوست محمدی از مرحوم جان محمد دوست محمدی محرز گردیده است .لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض ، دادخواست خود رابه مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.تاریخ انتشار نوبت اول:۹۶/۵/۱۱ تاریخ انتشار نوبت دوم:۹۶/۵/۲۶

۹۶۰۹۳۱۲۹/ش

مسلم چشمی – رئیس ثبت اسناد و املاک

استقبال پرشور مردم مشهد از خانواده شهید مدافع حرم «محسن حججی» در ساعت یک بامداد

حماسه محسن

محمد حسام مسلمی/ چشم از در و ورودی بر نمی‌دارند تا مبادا مسافرانشان از راه برسند و از دیدار آن‌ها محروم شوند. شوق دیدار در چشمان حاضران برق می‌زند. در فرودگاه شهید هاشمی نژاد مشهد قرار است اتفاقی بیفتد. از ساعت‌ها قبل از نشستن پرواز اصفهان به مشهد، ورودی ترمینال شهید هاشمی نژاد مملو از جمعیت شده است؛ جمعیتی که با بغض‌هایی در گلو و چشم‌هایی مملو از اشک، در انتظار آمدن خانواده یک قهرمان و اسطوره هستند. آن‌ها آمده‌اند از خانواده شهیدی استقبال کنند که چند روز قبل با دیدن تصاویر و فیلم لحظه اسارت و شهید شدنش، صحنه کربلا در ذهنشان مجسم شد و این اسطوره کسی نیست جز شهید مدافع حرم «محسن حججی»....

به گزارش خراسان رضوی، از ساعات اولیه بامداد روز چهارشنبه صدها تن از مردم مشهد همراه با خانواده شهدا و جمعی از مسئولان همچون استاندار خراسان رضوی، فرماندار مشهد، قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی و مدیر کل صدا و سیمای استان خود را به فرودگاه شهید هاشمی نژاد مشهد رساندند تا از خانواده شهید محسن حججی استقبال کنند. خادمان حرم امام رضا(ع) نیز پیشتازان استقبال از خانواده شهید حججی بودند و حضورشان، حس و حال معنوی این قرار شبانه را دوچندان کرده بود.

لحظات پر التهابی بود، هواپیمای حامل خانواده شهید محسن حججی ساعت ۱:۱۵ به زمین می‌نشیند؛ زمانی که مردم دلداده، چشمان اشکبارشان به چهره پدر شهید حججی افتاد، او را در آغوش گرفتند و این جملات را زمزمه کردند: «ای پدر شهید سر بریده، محسن تو حماسه آفریده»، «لبیک یا زینب» و «لبیک یا حسین»....

حضور پرشور مردم مشهد و استقبال بی‌نظیرشان از خانواده شهید حججی، بغض پدر آن شهید را هم شکست و با اشک‌هایی که از دیدگانش جاری شده بود، در جملاتی کوتاه گفت: «از همه شما تشکر می‌کنم، شما ثابت کردید که هنوز ولایت‌مدار هستید، حق شهید را خوب ادا کردید و امیدوارم شهید، ما را در روز قیامت شفاعت کند»... مادر، همسر و فرزند شهید حججی نیز در میان استقبال پرشور بانوان مشهدی وارد پایتخت معنوی ایران شدند. با حضور خانواده شهید حججی، عصر دیروز مراسم تجلیل از این خانواده بزرگوار در حرم مطهر رضوی برگزار و یاد و خاطره آن شهید گرامی داشته شد. تجلیل از مادر شهید احمدمحمد مسلب از لبنان نیز بخش دیگری از این مراسم بود.

نامه شهید حججی به امام رضا(ع)

حضور خانواده شهید حججی در مشهد مقدس، فرصتی بود تا نامه‌ای که دو سال قبل آن شهید خطاب به امام رضا(ع) نوشته بود، منتشر شود:

بسم ا... النور، النور
به: انیس النفوس،
شمس الشموس، مولا علی بن موسی الرضا(ع)
از: غلام رو سیاه، گنهکار
سلام آقای خوبم
از آخرین باری که به پابوستان آمدم تاکنون چندسالی می‌گذرد و حال که در صحن و سرایت هستم، سر تا پا شوق و شعف دارم. یادم هست دفعه قبل خواسته‌های زیادی از شما داشتم؛ الان که خوب فکر می‌کنم به همه خواسته‌هایم رسیده‌ام؛ شغل سپاه، عروسی، جور شدن زندگی و... ممنونم آقای خوبم، ممنون.
دوروز پیش که با لباس سبز پاسداری به حرمت قدم گذاشتم، چقدر لذت بردم؛ باورم نمی‌شود؛ همه این‌ها را از کرم و بزرگی شما می‌دانم. مولای من، با ورود به سپاه دریچه‌ای جدید از زندگی به روی من باز شد؛ اگر روزی هزار بار شکر خدا را بگویم باز هم کم است؛ ارباب من، از لذت‌های دنیوی هر آن چه که باید می‌چشیدم را چشیدم. حال، بی‌صبرانه مشتاق چشیدن لذتی اخروی هستم، لذتی که نهایتش رضای خداست.
یا رضا، تو را به پدر بزرگوارت موسی بن جعفر(ع) قسم، تو را به فرزند عزیزت جوادالائمه(ع) قسم، تو را به خواهر گرامی‌ات فاطمه معصومه(س) قسم، ضامن من شوید. آقا جان دوست دارم همانند علی اکبر(ع) در جوانی شهد شیرین شهادت را بنوشم و جان ناقابلم را فدای شما اهل بیت کنم. فقط یک خواسته شخصی دیگر دارم؛ مولای من، بر من منت بگذار و جواز شهادتم را امضا کن.
امشب شام دوشنبه است؛ می‌گویند دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها پرونده اعمال ما می‌رود دست صاحبمان ولی عصر(عج). آقای من، تو را به مادرت زهرا(س) قسم، شهادت‌نامه‌ام را با امضای خودت مزین کن. آرزو دارم امشب پرونده‌ام به همراه جواز شهادتم به دست امام زمان(عج) برسد؛ بدون شک با دیدن امضای ضمانت شما، ولی عصر(عج) هم امضا می‌کند.
گرچه سرتاپا گناهم، رو سیاهم
ضامنم باش ای رضا
مانند آهو ده پناهم
آقای من
مرا از درگاهت ناامید نکن
الهی رضاً برضائک
لامعبود سواک
۹۴/۵/۶ - حرم امام رضا(ع) / رواق دارالاجابه / ۱:۳۴ بامداد /
محسن حججی

خاطرات مسئول نگهداری اسرای عراقی در مشهد

تنبیه و جریمه اسرای بعثی در ایران چه بود

نسیم سهیلی- مسعود که اسیر شد، پایش تیر خورده بود و جراحت‌های عمیقی نیز بر دل داشت. روزهای آخر کوچش زخم چرکی سرباز کرده و تب شدید تر شده بود، به همین دلیل عطش داشت اما مداوا و رسیدگی به حال مجروح را کجای مرام نامه بعثی‌ها نوشته بودند؟ مسعود چشمانش را بسته بود و دست سالار شهیدان را روی پیشانی عرق کرده‌اش حس می‌کرد. سرش را به طرف نگهبان چرخاند و کلمات آهسته از زیر لب‌های خشک و ترک خورده‌اش بیرون خزید: «ماء»
نگهبان به خواسته زندانی‌اش تنها خندید و شیشه آبی روبه‌رویش سر کشید. مسعود و لب‌های تشنه‌اش این سو و بعثی قسی القلبی آن سو، چکمه‌اش را روی زخم می‌گذاشت و فشار می‌داد. مسعود ناله می‌کرد، و او با فشار بیشتر چکمه‌ها نعره‌های خوشحالی‌اش را حواله آسمان می‌کرد....
این فقط قسمتی از خاطره یکی از رزمندگان ایرانی اسیر در دست بعثی‌هاست که از زبان آزادگان بازگشته به وطن باز گو شده است. ولی دفترها می‌خواهد کتابت ظلم‌ها و جنایات آن روزها.... اما روی دیگر سکه چیست؟ روزهای اسارت بر اسرای عراقی در ایران چطور می‌گذشت؟ به سراغ کسی می‌رویم که می‌تواند این حلقه مفقوده و واقعیت پنهانی را که کمتر از آن صحبت شده است باز گو کند.

عکس: وحید بیات

نام: محمد صادق / نام خانوادگی: خاکساری/ سال تولد: ۱۳۳۸/ شهر: مشهد/ مسئولیت: مسئول نگهداری اسرای عراقی در مشهد/ نام لشکر: لشکر ۷۷ ثامن الائمه(ع) گردان تانک/ مدت مسئولیت: ۱۰ سال.

مسئول نگهداری اسرای عراقی در مشهد درباره آن روی سکه اسارت می‌گوید: روی اول سکه برای اکثر ما روشن است و خوب می‌دانیم که بعثی‌ها با اسرای ما چه کردند، اما این که اسرای عراقی چه وضعیتی در ایران داشتند، برای خیلی‌ها سوال است و من به عنوان کسی که مسئول نگهداری آن‌ها در اردوگاه مشهد بودم به شما ثابت می‌کنم این جا خبری از آن جنایات و شکنجه‌ها نبود. حتی برخی از اسرایی که در ایران بودند، با مشاهده رفتارهای ما توبه کردند و حاضر شدند در جبهه جنگ علیه صدام بجنگند، خیلی‌ها هم دوست داشتند برای همیشه در ایران بمانند. وی می‌افزاید: بیشتر اسرا شیعه بودند و در اردوگاه‌ها، متوجه واقعیت اسلام و محبت مردم ایران شدند. زیرا پیش از این به ما می‌گفتند مجوس و به دلیل تبلیغات غلط صدام فکر می‌کردند ایرانی‌ها آتش‌پرست‌اند. حاج آقا خاکساری دست نوشته‌هایی را نشان می‌دهد که در آن خاطراتش را ثبت و ضبط کرده است، برخی از آن‌ها نامه‌هایی از اسرای عراقی است که در آن از محبت و علاقه خود به مسئولان و نگهبانان اردوگاه نوشته‌اند، برخی هم از ایران و امام خمینی(ره) به خوبی یاد کرده و به خاطر مهمان نوازی آن‌ها تشکر کرده‌اند.

تکریم مهمان

سوال بزرگی شکل می‌گیرد، این که چرا باید با دشمنان خودمان و کسانی که قاتل فرزندانمان بودند، این طور رفتار می‌کردیم؟ حاج آقا لبخندی می‌زند و می‌گوید: آموزه‌های اسلام به ما می‌گوید با اسیر مدارا کنیم، این روش و منش اسلامی و همچنین ذات ما ایرانی‌هاست که باعث می‌شود به دیگران محبت کنیم. دلیل دیگر این فرمایش حضرت امام خمینی(ره) بود که به این‌ها نگویید اسیر، این‌ها مهمانان جمهوری اسلامی ایران هستند.

می پرسم اگر اسرا اذیت می کردند یا اطلاعات خاصی از آن ها می خواستید و جواب نمی دادند، چه؟

او می‌گوید: در این مواقع تنبیه‌ها، محرومیت‌ها و جرایمی برای آن‌ها در نظر می‌گرفتیم و باز هم شکنجه‌ای در کار نبود. مثلا مدت زمان هواخوری‌شان را کم می‌کردیم، برایشان پست نگهبانی می‌گذاشتیم یا تعداد دفعاتی را که باید از دوگاه را نظافت می‌کردند بیشتر می‌کردیم.

اسرا را به زیارت امام رضا(ع) می بردیم

حاج آقا خاکساری عکس‌هایی را نشان می‌دهد که عراقی‌ها در زمین‌های بزرگی مشغول بازی فوتبال‌اند. وی می‌گوید: دوازده تیم فوتبال داشتیم و بهترین لوازم ورزشی را در اختیارشان گذاشته بودیم. کمیته کار هم داشتیم و به آن‌ها حقوق می‌دادیم؛ حتی بیشتر از آن چه در قانون صلیب سرخ معین شده بود. آن‌ها وقتی به کشورشان بازمی‌گشتند چیزی حدود دویست هزار تومان پول داشتند. او اضافه می‌کند: اسرا را به زیارت حرم امام رضا(ع) می‌بردیم. همان وقت‌ها روزانه پیکر مطهر ۳۰ شهید در مشهد تشییع می‌شد و مردم عصبانی بودند و گاهی به شدت از ما گلایه می‌کردند که چرا این‌ها را به زیارت می‌بریم. مردم هم حق داشتند و تاب دیدن این عراقی‌های بعثی را نداشتند اما رفتارهای ما سبب شد که بعدها آن‌ها سفیر و پیام‌رسان صلح و دوستی ما باشند.

واقعیت هایی که درک آن مشکل است

حاج آقا خاکساری با اشاره به این که خودش برادر شهید است، بیان می‌کند: پیکر برادر من در همان قطاری بود که اسرا را منتقل می‌کردیم. یعنی هم قاتل و هم مقتول. اما من با آن دیدی که این‌ها قاتل‌اند، با آن‌ها رفتار نکردم.
پیکر برادرتان در قطار بود و به نوعی شما می‌دانستید مامور مراقبت از کسانی هستید که برادر شما و دیگر برادران هموطنتان را به شهادت رسانده‌اند، چطور احساساتتان را کنترل می‌کردید؟
وی با آرامش پاسخ می‌دهد: در جبهه جنگ آن‌ها را می‌زدیم و با اقتدار نبرد می‌کردیم، اما به محض این که دست‌هایشان را به نشانه تسلیم بالا می‌آوردند، انسانیت و آموزه‌های دینی حکم می‌کرد رفتارمان تغییر کند. ما نظامی هستیم و تابع دستورات عمل می‌کنیم این طور نبود که احساسات بتواند بر ما غلبه کند.

سه خاطره شیرین

حاج آقا صادق خاکساری در بیان خاطره‌ای از آن دوران می‌گوید: کاری که ما بر خلاف همه اردوگاه‌های نگهداری اسرا انجام می‌دادیم، فراهم کردن زمینه دیدار خانواده اسیران با آن‌ها بود. یکی از اسرا که ایزدی بود، شیعه شده بود و هنگام دیدار با مادرش به جای در آغوش کشیدن او، قبل از هر چیز گفت مادر از من دور بایست من شیعه شده‌ام و تو باید این را بدانی! این اتفاق عجیبی بود. این که اعتقادات را به احساسات ترجیح دهی واقعا منقلب کننده است.

مسابقه پینگ پنگ با اسیر عراقی

خاطره دیگری را این طور باز گو می‌کند: بازی پینگ پنگ را خوب بلد بودم و بین عراقی‌ها یکی بود که ادعا می‌کرد همه را می‌برد. قرار شد با هم مسابقه بدهیم. او گفت اگر من ببازم می‌روم زیر آفتاب داغ، روی بتن‌های سنگی، دو ساعت بدون لباس می‌خوابم. مسابقه شروع شد. از این طرف ما حس ایرانی بودنمان گل کرده بود و از آن طرف عراقی‌ها تعصب نژادی‌شان. بالاخره من برنده شدم و او لحظه‌ای که باخت به سرعت لباسش را در آورد و رفت زیر آفتاب داغ دراز کشید؛ هر چه گفتم بلند شو! می‌گفت: «لا لا... انت الفائز» یعنی «نه نه... تو برنده‌ای!»

یادگاری عراقی ها

وسایل و یادگاری‌های زیادی را نشان می‌دهد که بر در ستی حرف‌هایش صحه می‌گذارد. روی پارچه‌هایی که اسرا برایش گلدوزی کرده‌اند، بیشتر کلمات محبت‌آمیز دیده می‌شود. یکی نوشته «اتحدوا» و دیگری نگهبانش را برادر و شفیق خودش خوانده. نوشته یکی از آن‌ها را با همان لهجه عربی می‌خواند. انگار که این کار را بارها و بارها تکرار کرده و مرور یادگاری‌ها جزئی از زندگی‌اش شده است.

مردی که با خاطراتش زندگی می کند

همسر حاج آقا خاکساری می‌گوید: شوهرم با خاطراتش زندگی می‌کند و آن زمان هم، همه فکر و ذکرش کارش بود. حتی غذا که می‌خورد در فکر اردوگاه بود و از روی بالکن منزلمان به حیاط اردوگاه دید داشت و همیشه وضعیت را رصد می‌کرد اما با این حال هیچ‌وقت مشکلات کاری‌اش را به خانه نمی‌آورد.
حاج آقا که حالا نوه‌اش را بغل گرفته است، با محبت خاصی رویش را می‌بوسد و می‌گوید: گاهی هفته‌ها در اردوگاه می‌ماندم و نمی‌توانستم به خانه بیایم، آن قدر که واقعا بزرگ شدن بچه‌ام را ندیدم. آن زمان تلفن و تلفن همراه و این چیزها هم که نبود، همسرم برایم نامه می‌نوشت که مثلا امروز دندان پسرمان افتاد یا امروز روی دو پایش ایستاد. اما حالا نوه‌ام پیش روی خودم بزرگ می‌شود، انگار که پسر خودم است....
نگهبان قدیمی اسرای عراقی ما را به دیدن باغچه کوچکی که روی بالکن منزلش درست کرده، می‌برد و از سرگرمی‌های دوران بازنشستگی‌اش می‌گوید؛ از این که دلخوش است به زندگی جدیدی که پس از آن دوران برای خودش ساخته، نوه‌ای که نقش پسر کوچولوی خودش را دارد، خانه‌ای که نزدیک همان پادگان است، کوچه‌هایی که هنوز بوی آن دوران را می‌دهد و خاطراتی که برایش تا آخر عمر زنده خواهند ماند.